

## نوشته های پراکنده

### مقدمه: پیام فیدیک

مهندسان بیشترین سهم را در دستیابی به کیفیت زیست کنونی، که از آن بهره مند هستیم، داشته اند. آب پاکیزه و سالم، سیستم ترابری کارآمد، مهار شدن مخاطرات سیل و طغیان ها، مدیریت مواد زائد، ساختمان های مقاوم در برابر زلزله، طرح های تولید و توزیع نیروی برق و نظایر آن ها، همه دستاوردهای مهندسان اند، اما اغلب در گمنامی واقعی به انجام رسیده اند. ما مهندسان- و تنها ما - در این باره مقصریم، زیرا نخواستیم ایم و یا غفلت کرده ایم که به ازای این فضایل، کسب اعتبار کنیم. این کوتاهی را چگونه باید جبران کرد؟

**گام نخست:** باید وظیفه خود را به خوبی انجام دهیم و آن را با هیجان به دنیا بازگو کنیم. بگذار مردم، دنیایی بدون مهندسی، «این عنصر خلاقیت» را مجسم کنند. دنیایی بدون پل ها، ساختمان های بلند، آب پاکیزه و نیروی برق، ارتباطات و ترابری سریع. بدین سان کار سترگ ما در چشم اندازی شایسته قرار می گیرد. در آن موقع، ما باید با افزودن پیشوند «مهندس» به اسم خود، همان طور که برخی از همکاران، در اروپا و آمریکای لاتین عمل می کنند، به وضوح نشان دهیم که به حرفه خود مباهات می کنیم.

**گام دوم:** ما باید خواستار آن باشیم که خدمات ما بر مبنای عملکرد ارج نهاده شوند و مثل یک کالا مورد خرید و فروش قرار نگیرد. اگر قدر و منزلت حرفه ما با سایر حرفه های علمی، مانند پزشکی همسنگ نباشد، بهترین مغزهای تعلیم یافته، مهندسی مشاور را انتخاب نخواهند کرد.

**تأمین آینده:** بگذار از سایه گمنامی به در آئیم و سرکردگی چالش ها برای رویارویی با دنیای قرن بیست و یکم را به عهده گیریم. ما باید بانگ توانمند دفاع از امر حفظ و کاربرد خردمندانه منافع موجود باشیم. بگذار از حرف زدن با خودمان درگذریم و با کسانی که می توانند پندار ما را تقویت کنند، ارتباط برقرار کنیم. صدای ما شنیده نخواهد شد مگر این که پا از میان جمعیت تماشاگر بیرون نهمیم و به روی صحنه بیائیم.

حرفه ناپیدا! قدمی به پیش بگذار و از تاریکی به در آی!

ویلیام - د - لوئیز - رئیس فیدیک

برگردان به فارسی: مهدی قالیبافان

فقط یک لحظه فکر کنید اگر هزاران کتاب، تابلوی نقاشی، مجسمه های زیبا، ساختمان هایی در کمال زیبایی، انواع و اقسام موسیقی از کلاسیک، فولکلوریک تا پاپ و ... رقص ها، نمایش های آئینی و مدرن و ... وجود نمی داشت، در آن صورت ما نسبت به حالا چقدر خالی الذهن بودیم. چه تهی بودیم. احساسات و افکارمان چه خام بود. چه قدر کم داشتیم. و هنرمندان چه فروتن اند و چه کم توقع! و گاه گرسنه! هنرمندان را دریابیم!

هنرمندان! از تاریکی بدر آید. قدر خود را بدانید و حق خود را مطالبه کنید!

ف. آ.

زوایا و وادی هایی هست که به این زودی ها معبر علم نخواهد بود. شاید هم هیچ گاه نباشد. اندازه گیری در این زوایا و وادی ها، واحدها و مقیاس های خود را دارد. شناخت هایی پوشیده در مه، مبهم (و گاه شفاف)، شخصی (و گاه غیر شخصی و تیپیک)، در عرصه هایی چون روحيات، حالات، گذر از لحظه های انتخاب و تصمیم گیری، گذر از نقاط عطف، تردیدها و ... ممکن است به خلق آثار هنری منجر شود.

محدوده هنر از شکار و ثبت یک آن فرار، که حاوی لذتی زیبایی شناسانه است شروع و تا انجام کار با برنامه و بر پا ساختن ساختاری منسجم جهت نمودار ساختن حقیقت کشف شده، ادامه می یابد. پیدا کردن کاسه زیر نیم کاسه همیشه لذت بخش است. کشف ناشناخته ها همیشه لذت بخش است. خلاقیت هنری یعنی پیدا کردن راهی برای تکرار این لذت، جهت دیگران! تحلیل های لرزان و غیر یقینی هنری، شناخت هنری، کم تر از ستون های مستحکم شناخت علمی نیستند. هنر و علم تکیه گاه زندگی ما انسان ها هستند. بخش زیبا تر این تکیه گاه، همان بخش لرزان آن است. آیا می توان تصور زندگی بدون هنر را کرد؟

اکنون در همه جنبه های زندگی، هنر نفوذ دارد. هنر هایی در همه سطوح! در همه جا از خیابان و مسجد تا فروشگاه موسیقی پخش می شود. تبلیغات همه کالاها با استفاده از نقاشی و گرافیک، انیمیشن و فیلم و موسیقی است. معماری و ...

\*\*\*

بدن انسان از ۳۰ تریلیون سلول وابسته به هم تشکیل شده که با تقسیم کاری در نهایت کمال و زیبایی، با همکاری و همزیستی، رشد و تکثیر نموده، حیات یکدیگر را نیز کنترل می کنند. چنان چه اشکالی در کار بخشی پیش آید، که رفع اشکال از سلول و سلول های کنترل کننده آن بر نیاید، با اعلام خطر (مثل تب، درد، ورم و ...) به بیرون از مجموعه هشدار می دهد. یعنی در واقع تقاضای کمک می کند. خرد سلولی موجود زنده، به همکاری و کمک مجموعه های بیرون از خود با خود، امید می بندد.

\*\*\*

طبیعت با خرد راه برده می شود یا احساس یا تنها با رفع نیازها؟ هر چه حیات موجودات زنده در طبیعت را راه می برد، از دید من خرد جهان است.

\*\*\*

کسی که چیزی را دانست، دیگر نمی تواند نداند. حالا ممکن است ضربه مغری بخورد. اما از آن جا که غالباً انتقال اطلاعات و داده ها صورت می گیرد، چیزی که دانسته شد، جزو دانسته های بشریت می شود. گم نمی شود. چیزی که کسی تجربه کرد جزو تجربه های بشریت می شود.

من و تو نه فقط پس از مرگ، ذرات وجودمان در پرتقال و خاک و آب و احمد ادامه پیدا می کند، بلکه رویاها، افکار، غم ها و شادی هایمان هم غالباً در حافظه جهان ثبت می شود و می شود ذره ای از روح جهان. هم جزیی از ذات می شویم و هم جزیی از معنا!

اگر از روح جهان کمک نگیرم و از تجربیات دیگران بهره نبرم، زهی افسوس!

ممکن است این جا و آن جا، من و تو و یا ما اشتباه کنیم. بد عمل کنیم و یا درست؛ حاصل کار در حافظه جهان می ماند و محک زده می شود. نکات مثبت و منفی همه چیز بیرون کشیده می شود و تجربه بشریت شکل می گیرد. این انسانی که تجربیات انسان های ده ها و صدها سال قبل، انسان های چهل نسل قبل از خودش، او را تکان می دهد و متحول می سازد، شوری در دلش به پا می کند، چگونه می خواهد فقط خودش و بچه های خودش را عزیز بشمارد و تر و خشک کند؟

وقتی لجن جوی آن یکی محله، دود کامل نسوختن ماشین های با تکنولوژی چند دهه قبل آن یکی خیابان به خورد بچه من و تو می رود، تکنیک های برتر آن سوی مرز، از طریق آنتن و امواج و اینترنت، ذهن فرزندان ما را شکل می دهد، وقتی مشکلات فرهنگی مردم آن گوشه دنیا و همین طور نقاط قوت شان، ما را متحول می سازد، چه طور می توانیم خود را جدا از مردم آن طرف بدانیم؟

وقتی جنگلی در مازندران و یا اندونزی آتش می گیرد، می توانم تنگی نفس هم محله ای هایم و یا مردم آمریکای جنوبی را حس کنم.

زمانی که یک شاعر افغانی، زیر آتش جنگ هایی که دو دهه است امان همه را بریده، نوایی عاشقانه سر می دهد، در دل می گویم: پسر! جنگ و وحشیگری سوداگرانی که جنگ می افروزند، نتوانسته شعله زندگی را در تو خاموش کند.

\*\*\*

هیچ به ترمیم صدمات در طبیعت اندیشیده اید؟ زخم ها چگونه ترمیم می شوند؟ شگفت انگیز است. دردها فراموش می شوند، زخم ها التیام می یابند و ... اوایل فکر می کردم اندوهبارترین چیزی که در طبیعت وجود دارد این است که ضعف و ناتوانی و مرگ در انتظار همه است. اما اکنون در یافته ام که مرگ نشانه وسعت دید، سعه صدر و خردمندی در طبیعت است. همه انواع و همه استعدادها برای زندگی فرصت می یابند دو روزی در این دنیای پهناور و غنی، هستی را تجربه کنند. با این تولدها و مرگ ها، دنیا همیشه زنده می ماند. هستی هست می ماند. هستی شکوفا تر می شود. لاقل در محدوده ای که در عقل من می گنجد. در حالی که اگر زندگی جاوید در وجودهایی ثابت (و نه یک سری وجودهای ناپیوسته و البته با overlap)، تجلی پیدا می کرد، خود، پوسیدگی و مرگ را در خود داشت و نه شکوفایی را.

\*\*\*

در سیستم های کنترل ساخت انسان، دستگاه برای یک یا چند کار بخصوص کنترل می شود. مثلاً به محض مشاهده گاز، اعلام خطر می شود و یک مدار باز یا بسته می شود. به محض مشاهده مقدار مشخصی دبی، شیر بخصوصی باز یا بسته می شود. به محض رسیدن به علامتی بخصوص، برنامه ای شروع و اجرا می شود. انسان دارای سیستم کنترل همه جانبه، سریع، خود اصلاح کننده و بسیار پیچیده است. چه چیزی زندگی انسان را کنترل می کند؟ خود انسان. با توجه به ورودی ها که از دنیای بیرون از انسان و خود او به او وارد می شود، و با توجه به توانایی هایش، که ثابت نیست، انسان دائماً مشغول تصحیح انتخاب های خود است. مشغول وفق دادن خود با دنیا، تغییر دنیا و وفق دادن آن با خودش است. اختلاف انسان ها در اختلاف انتخاب هایشان است.

\*\*\*

کسانی هستند که وقتی هنرمندی به مقوله های اجتماعی بپردازد، یا اشاره های به سیاست داشته باشد، حاصل کار را هنری نمی دانند و معتقدند این مقولات ربطی به هنر ندارد. چنان می تازند، گویی که کفر ابلیس شده. اما زمانی که ریزه کاری های مربوط به روابط جنسی، بیماری های مقاربتی، بیماری های نادر روانی و انواع انحرافات در آثاری وجود داشته باشد، نه تنها هیچ اعتراضی نمی کنند، بلکه تشویق هم می کنند که هنر یعنی همین!

البته استقراء جزئی یا از روی نمونه های محدود حکم کلی صادر کردن، درست نیست، اما دلم نمی آید به نمونه هایی که دیده ام، اشاره نکنم.

آن ها علیرغم ادعاهای بسیار در زمینه روشنفکری و هنر، هیچ شوری ندارند. ضعف هایشان آن قدر زیاد است و خودشان هم تا حدی به آن آگاه، که بهبود دنیا و یا تلاش جدی برای نشان دادن زشتی ها و پلیدی ها، تا چه برسد به محو آن ها، حتماً منجر به زخمی شدن آن ها می شود. لاجرم مقولاتی را دوست دارند که زشتی، تبهکاری، عیب، ضعف و ... را طبیعی و گریزناپذیر نشان دهد.

\*\*\*

وقتی کسی از جای خود خارج می شود تا از دریچه چشم دیگری جهان را ببیند، آغاز مهربانی و یا خلق اثر هنری است. کسی که بتواند از دریچه چشم یک نفر دیگر به دنیا نگاه کند، به این کار اکتفا نخواهد کرد. آن وقت می تواند از دریچه چشم هر کسی به دنیا نگاه کند. در یک جهان نو به رویش باز می شود. امکان دیدن رابطه انسان ها و کل هستی برایش فراهم می شود. امکان رها شدن از دید حقیرانه همه چیز وابسته به «من»، برایش فراهم می شود.

مهربان با نگاه از دریچه چشم دیگران، همه چیز را توجیه می کند. همه را می بخشد. هنرمند نیاز به دگرگونی را احساس می کند. فریاد می زند که باید زشتی ها دور انداخته شود.

\*\*\*

انسان نیک برای آن که حرکت کند، عمل کند و پیش برود، باید حق را به جانب خود بداند. کسی که دچار شک می شود، تأمل می کند، زیرا به آسانی نمی تواند بر خود غلبه کند تا با شور و حرارت در جهت ناحق قدم بردارد.

رستم می تواند خود را راضی کند که از سیمرغ کمک بخواهد، زیرا حق را به جانب خود می داند.

اسفندیار به رستمی که تمام بدنش پوشیده از تیر است و جوی خون از بدنش جاری است، امان می دهد و او را نمی کشد. با آن که با او در جنگ است، با شور و حرارت نمی تواند دشمنش را از پا در آورد. زیرا نمی تواند خود را قانع کند که حق با خودش است. دچار شک است و چون انسان نیکی است، وقتی دچار شک می شود، دست به عمل قاطع نمی زند.

\*\*\*

گوگول: نه بر بینی کج بلکه باید بر روح کج خندید.

چه چیزهایی مایه خنده است؟

زور زدن کسی که زوری ندارد،

تلاش برای نظم پادگانی در شرایط آشوب،

تلاش برای اعمال اقتدار زمانی که سرکشی بیش از حد است،

ساده لوحی، زمانی که ساده لوح از سادگی خود بی اطلاع است،  
تکرار و یا سماجت برای چیزی که بی پایه است،  
ادعای دروغگو به راستگویی، ترسو به پردلی، تهی مغز به دانایی، ...  
تلاش طبقه رو به اضمحلال برای نشان دادن جلال و جبروت زمان اوج قدرت،  
کنتراست قوی و اصرار طرفین به حفظ کنتراست.

همه آن چه از دید ناظر خارجی موقعیت خنده آور و کمیک است، می تواند از دید سوژه، موقعیت غم انگیز و تراژیک تلقی شود.

\*\*\*

وضعیت متعادل، تراژیک، کمیک و نبوغ آسا:

ارزش جنبه های مختلف زندگی بشر متفاوت است. ما انسان های معمولی جنبه های عادی را می بینیم و به ابعاد پیچیده تر دسترسی نداریم. با دیدن همان هایی که در حوزه ادراک و احساس ما هستند، به فراخور موقعیت و با صرف انرژی تقریباً مساوی بین جنبه های مختلف حوزه ادراک خود، در وضعیتی متعادل که طبعاً با وضعیت دیگری متفاوت است، زندگی و به جلو حرکت می کنیم.

حرکت اکثر ما انسان ها عادی است و وضعی متعادل داریم.

برخی از انسان ها یا گاه هر کسی در برخی از لحظات، وضعیتی تراژیک یا کمیک به خود می گیرد. علتش توجه بیش از حد به یک جنبه و نادیده گرفتن جنبه های دیگر است. یک جنبه یا یک بعد عمده می شود و جنبه های دیگر زیر پرده می رود. بسته به این که از چه زاویه ای این حالت و این وضعیت دیده شود، کمدی یا تراژدی حاصل می شود. گاهی هم نتیجه وضعی نبوغ آساست.

مثال: دعوای زن و شوهرها روی مسایل بی اهمیت از قبیل مهمانی رفتن یا نرفتن و ... تراژیک است و در همان حال از زاویه ای دیگر، و یا پس از گذشت مدت زمانی، کمیک.

صرف انرژی به طور مداوم روی یک موضوع بخصوص، کاری نبوغ آساست. از همه کس بر نمی آید. (آن چه مادام کوری کرد، از هر کسی بر نمی آید.) شناخت از آن جنبه و موضوع بخصوص را عمیق تر می کند. برای کار ممتد مؤثر روی یک موضوع، الزامی است که وقت و انرژی کم تری سهم جنبه های دیگر زندگی شود و یا حتی موارد بسیاری نادیده گرفته شود (زیرا وقت و انرژی انسان محدود است)؛ اما الزامی نیست که اگر کسی به طور مداوم و با پیگیری به وجهی از زندگی بپردازد، ماحصل وضعیت نبوغ آسا باشد. ممکن است وضعیت حاصل، کمیک یا تراژیک باشد.

مثال: اولین کسانی که ضد عفونی در هنگام اعمال جراحی را ابداع کرده اند کارشان نبوغ آسا بوده است. همه کسانی که میکروب ها را کشف کرده اند و واکسن ها را ساخته اند نابغه بوده اند. در حالی که کسی که همیشه دستمال و جارو به دست دارد و به جنگ ناپاکی می رود، وضعش نبوغ آسا که نیست هیچ، انسان را متأثر هم می سازد.

\*\*\*

چنانچه اثری هنری حاوی برآیند نظر، فلسفه، ماهیت و اسلوب نگاه کردن جامعه معاصرش باشد، پس از آفرینش، نظر، فلسفه و حتی اسلوب نگاه آیندگان را نیز در زمینه و محدوده ای که خلق شده، راستا و جهت می دهد. بدین سان هر

اثری که در زمینه ای حاوی جوهر زمان خود باشد، به نوعی دست به یکسان سازی ذهن آیندگان در آن زمینه خواهد زد. هم چون علم!

\*\*\*

نگاه فرسوده می شود و دقت خود را از دست می دهد. گوش هم. نگاه هنرمند باید همیشه تر و تازه باشد. و این با کار هنری گروهی ممکن است.

کار گروهی تعصب و منیت را از بین می برد. در کار گروهی، کار است که اهمیت پیدا می کند نه کسی یا کسانی که آن را انجام می دهند.

هنرهای مردمی (ترانه، قصه، موسیقی، ...) مسلماً کار یک نفر نیست. ظرافتی که دارند، گاه واریاسیون های مختلفی که دارند، پختگی و زنده بودن آن ها، نشان می دهد که هر کسی که توانسته آن ها را صیقل داده. هنرمندان گمنامی که چنین کرده اند، می توانند الگوی هنرمندانی باشند که کمال جو هستند.

اگر کارهای هنری گروهی از هنرمندان، چنان چه مایل باشند، بدون ذکر نام، در جایی قرار گیرد و بدون حب و بغض و رعب از نام، هر کس خواست بتواند آن ها را حک و اصلاح کند و صیقل دهد، حاصل، کاری مشابه هنرهای فولکلوریک خواهد بود.

این شیوه کار برای من جالب است. اما ظرف سال های گذشته، به هر یک از هنرمندان پیشنهاد کار مشترک یا گروهی را دادم، با عدم استقبال روبرو شد. برخی می گویند اثر باید تشخیص داشته باشد. برخی می گویند اثر به آن ها الهام می شود و آن ها به الهام بسیار احترام می گذارند، جوری که نباید حاصل الهام، حک و اصلاح شود و ...

من فکر می کنم اگر هنرمند بپذیرد که اثر هنری مقدم بر هنرمند است، تن به حک و اصلاح اثر، با نظر دیگران خواهد داد.

\*\*\*

قدرت و نظم مستقر، معمولاً از جانب دو نیروی کاملاً مختلف مورد انتقاد و چه بسا تهاجم قرار می گیرد.

۱- نیرویی که مربوط به گذشته است. یعنی نمایندگانی از قدرت مستقر در گذشته که هنوز توان مقابله و مقاومت در برابر نظم مستقر را دارند، هم چنان با قدرت مسلط مبارزه می کنند.

۲- نیرویی که مربوط به آینده است و به آن چه مسلط شده راضی نیست. پیشتازان نظم آینده از نظم موجود انتقاد می کنند.

\*\*\*

درباره نو و کهنه یادداشت های زیادی دارم. در کنار همه آن ها باید بگویم بخشی از کنترل دنیا به صورت مقاومت کهنه در برابر نو جلوه می کند.

شاید تعجب کنید منی که چنین شیفته نو هستم، چنین نظری داشته باشم. من به خوبی کهنه را درک می کنم.

مقاومت کهنه در مقابل نو اجتناب ناپذیر و ضروری است.

اجتناب ناپذیر است چون هستی کهنه به این مقاومت بستگی دارد. حفظ کهنه آسان تر از تطبیق با نو و تغییر با آن است و از آن جا که بشر به طور اتوماتیک به جانب کاری می رود که انرژی کم تری می برد، طبیعی است که حفظ قلمرو موجود، آسان تر از کشف و تصرف قلمرو های تازه باشد.

اما چرا ضروری؟ اگر مقاومتی در برابر نو صورت نمی گرفت، دنیا بسیار لرزان و بی ثبات بود. آن اندازه که کشف و دریافتش بسیار مشکل تر از اکنون می بود. در نتیجه حرکت و تغییر دنیا مثل امروز جهت دار و با معنی نبود؛ بلکه

حرکات و تغییرات چپ اندر قیچی و قیقاچ بود. مقاومت در برابر نو موجب می شود تا نو پخته شود، نیرومند شود و بداند که دارد چه می کند و در پی کنار زدن کهنه، مبارزه جانانه و لذت بخشی را به انجام برساند.

\*\*\*

جز در زمان کوتاه دست به دست شدن قدرت، معمولاً همه ابزارهای قدرت (منظور تنها قدرت سیاسی نیست) در دست نیروهایی است که نسبت به نیروهای مقابل خود در سطح پائین تری از رشد قرار دارند. همیشه مبارزه جانانه ای بین نو و کهنه صورت می گیرد و این در حالی است که کهنه مجهز به ابزارهای قدرت و نیروی مادی است و نو فقط در عرصه ایده برتر است. بدون آن که حتی از نظر ایده بر ایده قبلی تسلط داشته باشد. همین برتری، به تدریج با مکانیسمی غریب، به نیروی مادی برتر هم تبدیل می شود. این مکانیسم غریب شاید جذب تدریجی افراد بیش تر و بیش تر، یعنی تبدیل ایده به افراد بیشمار حامل ایده و ایجاد یک کمیت مادی هم ارز با ایده باشد. زیاد شدن تعداد پیروان، می تواند ایده را به ایده مسلط بدل کند؛ وگرنه، ایده برتر، بدون پشتوانه مادی، هرگز به ایده مسلط بدل نخواهد شد. این پدیده در هر زمینه ای که رخ دهد، همین ویژگی را دارد. ایده برتر زمانی می تواند برای خودش راهی باز کند که حاملان بیش تری بیابد و به نیروی مادی بدل شود تا بتواند بر ابزارهای قدرت کهنه شده غلبه کند. این غلبه کردن به هزار شکل می تواند رخ دهد. این طور نیست که تقابل این دو نیرو حتماً به شکل یک جنگ فیزیکی باشد.

\*\*\*

فعل و انفعالاتی که در ذهن انسان رخ می دهد، به صورت سری است یا موازی؟ من فکر می کنم به صورت موازی است. یعنی ذهن ما در آن واحد چندین و چند کار مختلف را با هم انجام می دهد. اما آن چه باعث می شود ما زندگی را به صورت سری احساس کنیم، این است که سرعت ما برای به زبان آوردن، نوشتن، عمل کردن، به مراتب کم تر از فکر کردن است. هم زمانی در مقیاس کم و با سرعت بسیار کم انجام می شود. حداکثر بتوانیم کاری بکنیم یا حرفی بزنیم در حالی که به چیز دیگری فکر می کنیم. برخی از بازی های کامپیوتری موجب تقویت سرعت واکنش نشان دادن کودکان و افراد می شود. چیزی که آن ها را بسیار خسته می کند.

\*\*\*

ابولعلای معری: نفرین بر این جهان که نمی توان با آن سازگار شد مگر با دروغ و تقيه. هر گاه از امر پوچی سخن می گویم، می توانم صدایم را بلند کنم؛ ولی برای بیان حقیقت باید در پرده سخن گویم.

\*\*\*

دستاوردهای میلیارها انسانی که تا کنون زیسته اند، ستون های استوار زندگی ماست. آیا باید نسبت به آن ها بی اعتماد بود؟ بی اعتمادی به آن ها بی انصافی است.

من یاد گرفته ام دیگران را محکوم نکنم و از همه و همه حرکات بیاموزم. اما در همان حال یاد گرفته ام که کسانی شناخت را عمیق تر کرده اند که در کامل بودن شناخت های قبلی شک کرده اند. کسانی باعث شده اند که عقل بشر کمی رشد کند که خود همه چیز را حلاجی کرده اند. هم قدرشناسی نسبت به کارهای قبلی و هم دربست قبول نکردن گذشته.

\*\*\*

هنرمندانی هستند که نوبی را که می شکفت می بینند و نشان می دهند.  
هنرمندانی هستند که کهنه ای را که دارد جان می کند می بینند و برایش دل می سوزانند و آن را نشان می دهند.  
هنرمندانی هم هستند که بدون غم کهنه و نو، فقط به زیبایی می اندیشند.

\*\*\*